

آینده زمین از منظر «فلسفه صلح» چگونه خواهد بود؟

فلسفه به پایان جنگ‌ها بیندیشد

وظیفه فیلسوفان فقط «تفسیر جهان» نیست آنان باید به «تغییر جهان» هم بیندیشند

مطالعات صلح

موسی اکرمی
استاد فلسفه علم

اگر قرار است درباره جنگ و صلح جدی بیندیشیم، باید از دستاوردهای علوم اجتماعی، از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی گرفته تا علوم سیاسی، حقوق بین‌الملل و فلسفه اخلاق بهره بگیریم. «فلسفه صلح» فقط اندیشیدن به چگونگی پایان دادن به جنگ نیست؛ پیش از هر چیز، اندیشیدن به شرایطی است که مانع شکل‌گیری جنگ می‌شوند. بنابراین موضوع این گفتار پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توانیم زندگی مشترک انسان‌ها را چنان سامان دهیم که امکان صلح پایدار فراهم شود.

جنگ را نباید صرفاً با تعداد عملیات نظامی، میزان تخریب شهرها و شمار قربانیان تعریف کرد. جنگ پدیده‌ای بسیار گسترده‌تر است و می‌تواند همه ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را مختل کند، نهادهای سیاسی را به وضعیت اضطراری بکشاند، اعتماد عمومی را فرسوده سازد و شکاف‌های اجتماعی را عمیق‌تر کند. در چنین شرایطی، چه کسانی و با چه مسئولیتی باید از امکان همبستگی و انسجام اجتماعی دفاع کنند؟ پاسخ من در مفهوم «تاب‌آوری اجتماعی» نهفته است. البته تاب‌آوری را نباید صرفاً به توانایی مردم برای تحمل دشواری‌ها یا سازگاری با شرایط اضطراری فروکاست. تاب‌آوری پیش از هر چیز به ساختارهای اجتماعی، کیفیت حکمرانی، عدالت در توزیع منابع و قدرت، کارآمدی نهادها و مسئولیت‌پذیری در سطح ملی و بین‌المللی مربوط است.

من میان دو معنای تاب‌آوری تمایز می‌گذارم؛ اول، توانایی جامعه برای ادامه کارکردهای اساسی خود در برابر بحران؛ و دوم، توانایی دگرگون کردن شرایطی که جامعه را در برابر بحران آسیب‌پذیر کرده است. معنای دوم برای من اهمیت بنیادی‌تری دارد. در میانه بحران، دولت‌ها مسئولیت مضاعفی پیدا می‌کنند. اولین وظیفه آنها حفاظت از جان و کرامت شهروندان و تأمین نیازهای اساسی، از جمله سلامت، غذا، آب، انرژی، سرپناه، آموزش و تأمین اجتماعی است. چون «امنیت ملی» بدون «امنیت شهروندان» مفهومی ناقص است. حتی هنگامی که دفاع نظامی ضرورت پیدا می‌کند، راه‌های دیپلماسی، میانجیگری، گفت‌وگو و حل‌وفصل سیاسی اختلاف‌ها باید باز بمانند. شفافیت و پاسخگویی در سیاست‌گذاری عمومی و نحوه توزیع منابع نیز ضرورت دارد؛ زیرا اعتماد عمومی محصول پاسخگویی و انصاف است.

باید بدانیم که جنگ هزینه‌های خود را به‌طور یکسان بر همه گروه‌های جامعه تحمیل نمی‌کند؛ کم‌درآمدها، کودکان، سالمندان، افراد دارای معلولیت و بیماران بیشتر آسیب می‌بینند و زنان ممکن است بار نامتناسبی از مراقبت و تأمین معاش خانواده را بر دوش بکشند. «صلح اجتماعی» هنگامی معنا دارد که ساختارهای عمومی نیازهای متفاوت مردم را به رسمیت بشناسند و منابع را بر پایه شاخص‌هایی چون نیاز و آسیب‌پذیری توزیع کنند. مردم می‌توانند همیاری کنند، اما نمی‌توانند جایگزین نظام عمومی تأمین اجتماعی و خدمات درمانی شوند. تاب‌آوری به معنای انتقال مسئولیت از دولت‌ها به دوش شهروندان نیست.

> متأسفانه سال‌هاست شاهد آن هستیم که سازمان ملل متحد و نهادهای بین‌المللی، بویژه شورای امنیت، در انجام وظایف خود ناکام مانده‌اند. مسأله فقط ناتوانی و انفعال نیست؛ در مواردی با سوگیری و عملکردی مواجهیم که در خدمت مناسبات قدرت و منافع دولت‌هایی چون آمریکا و اسرائیل قرار گرفته است

نقدی بر انفعال نهادهای بین‌المللی در جنگ اخیر

یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفه صلح، مسئولیت نهادهای بین‌المللی است. متأسفانه سال‌هاست شاهد آن هستیم که سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن، بویژه شورای امنیت، در انجام وظایف خود ناکام مانده‌اند. مسأله فقط ناتوانی و انفعال نیست؛ در مواردی با سوگیری و عملکردی مواجهیم که در خدمت مناسبات قدرت و منافع دولت‌های قدرتمند قرار گرفته است. این وضعیت با اصول منشور ملل متحد و قواعد و معاهدات بین‌المللی سازگار نیست. جنگ‌ها اگرچه ممکن است در سطوح ملی آغاز شوند، اما زمینه‌ها و پیامدهایشان غالباً از مرزهای ملی فراتر می‌رود. رقابت قدرت‌ها، مداخلات خارجی، مسابقه تسلیحاتی، منازعات بر سر منابع، بحران‌های اقتصادی و زیست‌محیطی و ضعف سازوکارهای حل اختلاف، همگی در پیدایش و گسترش جنگ نقش دارند. از این رو، مسئولیت پیشگیری از جنگ فقط برعهده دولت‌های درگیر نیست. سازمان ملل و دیگر نهادهای جهانی اساساً برای پیشگیری از جنگ، میانجیگری و حفاظت از صلح پدید آمده‌اند. آنها باید پیش از گسترش بحران هشدار دهند، برای حل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها اقدام کنند و از تبدیل تنش‌ها به جنگ جلوگیری کنند؛ وظایفی که در جنگ‌های تحمیلی اخیر از سوی نهادهای بین‌المللی در قبال ایران انجام نشد.

اگر همان‌طور که اکنون شاهد هستیم اجرای حقوق بین‌الملل به قدرت و موقعیت سیاسی دولت‌ها وابسته باشد، اعتماد به نظم جهانی به‌شدت تضعیف می‌شود. نمی‌توان پذیرفت که قواعد بین‌المللی برای برخی کشورها الزام‌آور باشد و برخی دیگر به دلیل برخورداری از قدرت سیاسی و نظامی، از پاسخگویی در برابر نقض آنها مصون بمانند. صلح پایدار به نظمی نیاز دارد که در آن قواعد برای همگان معتبر باشد و امکان پاسخگویی در برابر نقض آنها وجود داشته باشد.

نمونه‌های آشکار غلبه منطق قدرت را می‌توان در رفتار آمریکای دونالد ترامپ با ونزوئلا دید؛ جایی که تصرف و بهره‌برداری از منابع نفتی کشوری دیگر و حتی تلقی آن کشور به‌مثابه ملک خود، با صراحت بیان می‌شود و سازمان‌های بین‌المللی هم سکوت می‌کنند و تنها ناظران این مناسبات ناعادلانه می‌شوند. نهادهای بین‌المللی وظیفه دارند از غیرنظامیان حمایت کنند، دسترسی بشردوستانه را تسهیل کنند، از آوارگان و پناهجویان پشتیبانی کنند و برای بازسازی جوامع جنگ‌زده برنامه‌های پایدار فراهم آورند. در مورد ایران نیز واکنش و پیگیری مؤثری از سوی این نهادهای بین‌المللی درباره نیازهای اساسی، دسترسی به دارو، امکانات و خدمات ضروری مشاهده نکرده‌ایم. نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای نباید فقط پس از وقوع جنگ به فکر کاهش پیامدهای آن باشند؛ وظیفه بنیادی آنها ایجاد شرایطی است که احتمال وقوع جنگ را کاهش دهد. در جنگ تحمیلی اخیر هم شاهد بودیم که در سطح منطقه‌ای نیز به دلیل تأثیرپذیری کشورهای منطقه از آمریکا، سازوکارهای پایدار گفت‌وگو و همکاری درباره منابع مشترک شکل نگرفت. بسیاری از تحرکات سیاسی و رفت‌وآمدهای منطقه‌ای نیز نه از موضع یک همسایه مسئول برای پایان دادن به جنگ، بلکه اغلب در راستای حفظ منافع قدرت‌ها صورت گرفته است.

صلح ایجابی؛ فراتر از توقف درگیری نظامی

اگرچه پایان دادن به جنگ ضرورت دارد، اما به‌تنهایی «صلح پایدار» نمی‌سازد. اگر مناسبات سلطه، تبعیض و محرومیت باقی بمانند، زمینه‌های منازعه آینده نیز پابرجا خواهند بود. بنابراین دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی و جامعه مدنی، همگی در برابر اصلاح ساختارهای بازتولیدکننده خشونت مسئول‌اند تا جهان به «صلح ایجابی» برسد. تمایز میان صلح منفی و صلح مثبت یا ایجابی که یوهان گالتونگ در مطالعات صلح مطرح کرده، در این است که «صلح منفی» به معنای نبود جنگ مستقیم است، اما «صلح مثبت» به وجود مناسبات و ساختارهایی اشاره دارد که امکان تحقق عدالت را در سطح ملی و بین‌المللی فراهم می‌کنند و زمینه‌های خشونت ساختاری را از میان می‌برند.

در این مسیر، دانشگاه‌ها و اندیشمندان نیز مسئولیتی جدی دارند. با وجود این ما در جنگ‌های تحمیلی اخیر علیه ایران شاهد بودیم که نهادهای علمی و اجتماعی بین‌المللی یا واکنش نداشته‌اند یا واکنش آنان بسیار اندک بوده است. در حالی که وظیفه متفکران فقط «تفسیر جهان» نیست. مارکس با تأکید بر ضرورت «تغییر جهان»، معتقد بود فلاسفه علاوه بر تفسیر جهان باید به تغییر جهان هم بیندیشند. اندیشمندان باید در صف مقدم صلح‌آفرینی و دغدغه‌مند آینده جهان باشند. کانت از پیشگامان اندیشه صلح پایدار بود؛ اندیشه او بر شکل‌گیری منشور ملل متحد و سازمان ملل نیز تأثیر گذاشت. جان رالز نیز در کتاب «قانون ملل» کوشید اصولی از لیبرالیسم سیاسی را در سطح روابط بین‌الملل به کار گیرد. این تلاش‌ها ارزشمندند، اما به باور من برای اندیشیدن به تحولی بنیادین در نظم جهانی کافی و به اندازه لازم رادیکال نیستند.

*** مکتوب حاضر متن ویرایش و تلخیص شده «ایران» از سخنرانی دکتر موسی اکرمی است که با عنوان «پارادوکس جنگ و صلح؛ استراتژی‌های زیست مسالمت‌آمیز در زمانه بحران» در دانشکده علوم‌اجتماعی دانشگاه تهران ارائه شده است.**

«زمین‌شهر»؛ ایده‌ای برای نظم عادلانه جهانی

برش

سال‌هاست روی ایده «زمین‌شهر» یا «ژئوپولیس» کار کرده‌ام. باور دارم که دیر یا زود باید به سوی نظمی همگانی و جهانی حرکت کنیم که هم‌پیوندی همه انسان‌ها را ممکن سازد. کره زمین باید ملک مشاع همه بشریت باشد و به هیچ دولت خاصی تعلق نداشته باشد. البته مردمی که به‌صورت محلی در منطقه‌ای زندگی می‌کنند، می‌توانند از منابع همان منطقه، از جنگل و دریا گرفته تا آب و معادن، بهره بیشتری ببرند؛ اما کل کره زمین متعلق به همه انسان‌هاست. در این افق، مرزهای کنونی و دولت‌های جداگانه جای خود را به نظمی جهانی با مدیریت شورایی می‌دهند؛ نظمی که بتواند عدالت را در مقیاس بشریت تحقق بخشد.

چنین اندیشه‌ای در جهانی که با جنگ، بحران اقلیمی، مهاجرت، نابرابری و تهدیدهای فناورانه روبه‌روست، ضرورت دارد. خطر جنگ هسته‌ای، جنگ‌های بیولوژیک و شیمیایی و پیامدهای نامعلوم هوش مصنوعی، سرنوشت مشترک انسان و زمین را تهدید می‌کند. بنابراین «آینده انسان» و «آینده زمین» از یکدیگر جدا نیست و همه ما، صرف‌نظر از موقعیت و محل زندگی‌مان، در برابر این آینده مسئولیم. در زمان جنگ باید از «زندگی» دفاع کنیم؛ از جان انسان‌ها و از همه ابعاد حیات انسانی. اما همزمان باید ساختارهایی که جنگ را در سطح ملی و بین‌المللی بازتولید می‌کنند، تغییر دهیم. ایده «زمین‌شهر» افقی برای اندیشیدن و کوشش در راه چنین آینده‌ای است؛ آینده‌ای مشترک برای همه انسان‌ها و برای زمینی که تنها خانه ماست.

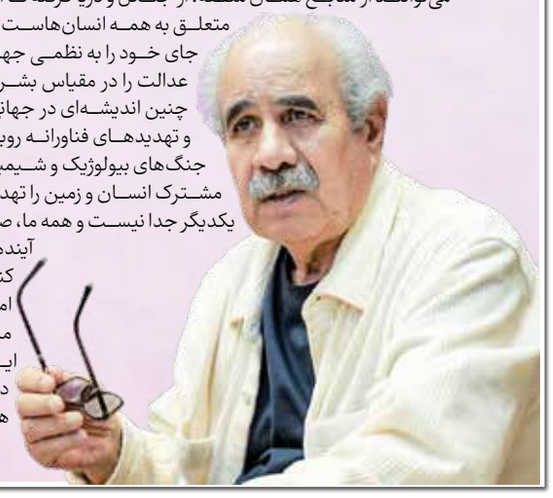



دگردیسی در روابط انسانی با تحولات دیجیتال

معماری ارتباطات در خانواده تغییر کرده است

علوم ارتباطات

منصور ساعی
مدیر گروه ارتباطات و علم‌وفناوری پژوهشکده مطالعات فرهنگی و ارتباطات

گسترش اینترنت، تلفن‌های هوشمند، رسانه‌های اجتماعی، پلتفرم‌های دیجیتال و هوش‌مصنوعی، علاوه بر تغییر ابزارهای ارتباطی خانواده، به‌تدریج «معماری ارتباطات خانواده» را نیز متحول کرده است؛ به‌گونه‌ای که تعامل، صمیمیت، اعتماد و اقتدار در روابط والدین و فرزندان تحت‌تأثیر این معادلات جدید قرار گرفته‌اند. از این رو، تحول دیجیتال فقط به معنای استفاده بیشتر از فناوری نیست، بلکه نوعی دگردیسی در روابط انسانی ایجاد کرده است. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های این دگردیسی، روابط میان نسل‌ها و بویژه ارتباط والدین و فرزندان است.

خانواده شبکه‌ای

اعضای خانواده امروز دیگر زندگی ارتباطی خود را فقط در فضای فیزیکی خانه تجربه نمی‌کنند و هم‌زمان در شبکه‌های خویشاوندی، همسالان، مدرسه و دانشگاه، انجمن‌های اجتماعی و رسانه‌های اجتماعی حضور دارند. در الگوی سنتی، ارتباط والدین و فرزندان عمدتاً سلسله مراتبی، عمودی و مبتنی بر اقتدار والدین بود. اما در زیست‌جهان دیجیتال، این ارتباط به الگویی افقی‌تر، شبکه‌ای و چندسویه حرکت کرده است؛ الگویی که در آن والدین و فرزندان می‌توانند هم‌زمان تولیدکننده، دریافت‌کننده و مبادله‌کننده اطلاعات باشند.

جامعه‌پذیری معکوس

یکی از نشانه‌های این تحول، تغییر جهت جریان دانش‌ها در خانواده است. نوجوانی که از شبکه‌های اجتماعی، پلتفرم‌های آموزشی و موتورهای جست‌وجو استفاده می‌کند، دیگر صرفاً دریافت‌کننده دانش‌ها والدین نیست و در برخی حوزه‌ها می‌تواند به منبع اطلاعات برای آنان تبدیل شود. کمک فرزندان به والدین در استفاده از فناوری‌های جدید، خدمات بانکی آنلاین، خرید اینترنتی یا کاربردهای هوش‌مصنوعی، نمونه‌ای از «جامعه‌پذیری معکوس» است. خانواده نیز در این میان ساختاری ثابت نیست، بلکه از طریق ارتباطات و تعاملات روزمره دائماً ساخته و بازتعریف می‌شود.

> فناوری می‌تواند شکل‌های تازه‌ای از حضور، مراقبت و نزدیکی عاطفی ایجاد کند، اما در مواردی نیز در تعاملات خانوادگی اختلال پدید می‌آورد

«همیشه در دسترس بودن» نیز به یکی از ویژگی‌های معماری جدید ارتباطات خانواده تبدیل شده است. پیام‌های کوتاه، عکس، ایموجی و تماس‌های صوتی و تصویری، ارتباط خانوادگی را تا حد زیادی از محدودیت‌های زمانی و مکانی خارج کرده‌اند. این تعاملات کوتاه و مکرر می‌توانند به تداوم روابط و احساس تعلق خانوادگی کمک کنند و ارتباط دیجیتال در بسیاری از موارد در کنار ارتباط حضوری، به کانالی مکمل تبدیل شده است.



از «تکنوفرنس» تا «فابینگ والدین»

فناوری به خودی خود نه عامل تقویت صمیمیت است و نه الزاماً عامل تضعیف آن؛ آنچه اهمیت دارد، چگونگی ادغام فناوری در زندگی خانوادگی است. فناوری می‌تواند شکل‌های تازه‌ای از حضور، مراقبت و نزدیکی عاطفی ایجاد کند، اما در مواردی نیز در تعاملات خانوادگی اختلال پدید آورد. «تکنوفرنس» (دخالت یا مزاحمت فناوری در تعاملات انسانی) و «فابینگ والدین» (نادیده گرفتن یا کم‌توجهی والدین به فرزندان به دلیل مشغول بودن با تلفن همراه) نمونه‌هایی از این وضعیت‌اند.

در عصر دیجیتال، اقتدار والدین بازتعریف شده است. والد دیگر تنها مرجع اطلاعات و تفسیر جهان برای فرزند نیست و نوجوان هم‌زمان به پلتفرم‌ها، موتورهای جست‌وجو، تولیدکنندگان محتوا، همسالان و الگوریتم‌های توصیه‌گر دسترسی دارد. بنابراین «چندمرجعی شدن اقتدار» شکل گرفته است.

تغییر ماهیت اقتدار

«چندمرجعی شدن» ماهیت اقتدار والدین را تغییر داده است. امروزه داشتن اقتدار در خانواده از کنترل‌گری فراتر رفته است و به اعتماد، گفت‌وگو، توضیح و مشروعیت ارتباطی نیاز دارد تا خانواده بتواند به تنظیم مشترک قواعد برسد. در مدل شبکه‌ای ارتباط خانواده، هر عضو یک گره ارتباطی فعال است و صمیمیت، اعتماد و اقتدار نیز در همین شبکه بازتعریف می‌شوند. از این منظر، مواجهه خانواده با زیست‌جهان دیجیتال نیازمند تقویت سواد دیجیتال خانواده‌ها و توسعه مهارت‌های ارتباطی است.

چگونه جهان‌های پراکنده را به گفت‌وگو برسانیم؟

هم‌خانه‌ایم، اما هم‌جهان نیستیم



تأمل

سیدمحمدرضا امیری طهرانی
رئیس پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات‌فرهنگی

سده‌ها پیش، هر ایرانی در جهان ایرانی خویش زندگی می‌کرد؛ به این معنی که هرگز با جهان غیرایرانی آشنا نبود و یا اگر آشنا بود، جهان غیرایرانی بر او سلطه‌ای نداشت و یا اصولاً برای او جذاب نبود. لیکن در جهان معاصر، رسانه بستری آماده و بلکه ناگزیر و حتی گاهی اعتیادآور است که جهان‌های غیرایرانی را به همان راحتی و بلکه آسان‌تر از جهان ایرانی در دسترس یک ایرانی قرار می‌دهد. هم‌اکنون هر ایرانی در کنار جهان ایرانی با جهان‌های دیگری روبه‌روست و پیوسته میان آنها در آمدوشد است. در این رفت‌وآمدها جهان‌های متفاوت را با جهان ایرانی مقایسه می‌کند، تفاوت‌ها را می‌سنجد و سازگاری‌ها و اختلاف‌ها را احساس می‌کند. دراین فضا، هر ایرانی خود را از انتخاب ناگزیر می‌بیند و بلکه ناخودآگاه از آنها تأثیر می‌پذیرد. انتخاب‌های مختلف و تأثیرات متفاوت شهروندان ایرانی از رسانه‌ها و فضای مجازی، به زیست و سبک زندگی متفاوت و حتی ناسازگار آنان در جهان‌های مختلف می‌انجامد.

در نتیجه این تحولات، امروزه ایرانیان در سطح جامعه و حتی اعضای یک خانواده، گرچه در یک خانه و سرزمین در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند، لیکن به جهان‌های متفاوت تعلق دارند و این جهان‌ها به طور موازی تداوم می‌یابند. بدین سان، گرچه اعضای خانواده‌ها و شهروندان در کنار یکدیگرند، لیکن تعلق به جهان‌های موازی، شکافی ژرف میان آنان ایجاد کرده است. حال پرسش این است که چگونه می‌توان بر این شکاف میان نسل‌های مختلف چیره شد و پیکر چندپاره جامعه را به یکدیگر پیوند داد. به نظر می‌رسد که این مهم جز با پشتوانه فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی که پیوستگی هویتی ایرانیان را تضمین کرده است، میسر نیست؛ فرهنگ و تمدنی که بنا بر روایت حکیم ابوالقاسم فردوسی بر خردورزی، دادورزی و مهرورزی استوار است. از این رو، گام اول برای ارتباط برقرار کردن میان جهان‌های موازی و پل زدن میان نسل‌ها، ترویج «فرهنگ گفت‌وگو» است. به نظر می‌رسد که شیوه ارتباط میان نسلی باید از سبک‌های سنتی مراقبت‌های والدینی، مرید و مرادی، معلم و شاگردی و جدلی و اقناعی، به سبک‌های گفت‌وگو محور، خردورزانه، یادگیری انتقادی و برهانی دگرگون شود. و در گام دوم، گفت‌وگوها باید از آبشخور فرهنگ و ارزش‌های ایرانی اسلامی سیراب شود و با فربه شدن از خرد و داد و مهر، و در رقابت میان جهان‌های موازی و پرشمار، جایگاه شایسته و مقبول خویش را بیابد.

در این مسیر، جهان ایرانی برای پرکردن شکاف میان نسل‌ها می‌تواند از پشتوانه و میراث فرهنگی و تمدن ایرانی اسلامی خویش مانند حکمت، فلسفه، عرفان، ادبیات غنی، شعر، هنر، موسیقی، آداب، آیین‌ها، خاطره‌ها و روایت‌ها بهره‌برداری کند. رسانه همچنان که می‌تواند مایه ایجاد شکاف میان نسلی گردد، در صورت بهره‌مندی از میراث فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی، همچنین اراده اصلاح‌گر و برنامه‌ریزی درخور، برای ترمیم این شکاف‌ها نیز بهره‌برداری شود. ترمیم شکاف میان نسلی مستلزم ارتقای سواد رسانه‌ای نه تنها برای جوانان، بلکه اولیای خانه و مدرسه و مسئولان و سیاست‌گذاران کشور است.

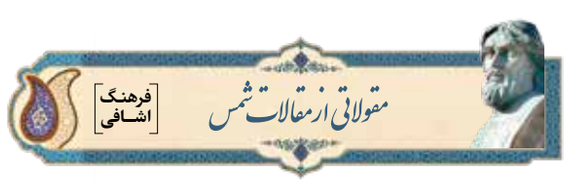

من غم تو می‌خورم

۱. شمس می‌گوید «چه دوستی باشد که می‌تواند به یک سخن، دوست خویش را از رنج خلاص کند و عذر دوست با خیال‌اندیشان بگوید تا دوست او بیاساید، ایشان هم بیاسایند و این کلمه را دریغ دارد به سخن خود غرق باشد»؟ جمله ابتدای متن می‌تواند معنای «دوستی بین دو نفر» را بدهد همچنین خود کلمه به عنوان یک صفت.

شمس می‌گوید این چه مدل دوستی است که با یک حرف ساده بتوانی رنج او را برطرف کنی اما این کار را انجام ندهی؟ این جمله بیشتر از اینکه سؤالی باشد معنای تعجب می‌دهد. گویی ماجرا این است که گروهی قصد جان رفیق ما را دارند و دنبال فرصتی می‌گردند تا در لحظه غفلت او را از بین ببرند، اما من که مطلع این ضربه زدن خصمان شده‌ام و توانایی هم دارم با گفتن حرفی غائله را بخوابانم، این کار را انجام ندهم و دریغ کنم از گفتن این کلمه، مشغول باشم به سخنرانی راجع به مسائل و حرف‌های دیگر. در این شرایط که همه منتظر بیانی از من در جهت سرپوش گذاشتن بر آن درد و رنج هستند، اگر راجع به حکیمانه‌ترین سخنان هم حرف بزنم تأثیری بر کسی ندارد.

۲. برای تبیین بهتر این سخن شمس می‌خواهم به صحنه‌ای از فیلم خارجی «روز» اشاره کنم: آنجا که تصویر بر چهره و بالاتنه شخصی متمرکز است؛ مردی با موهای بلند ژولیده، دندان‌های یکی در میان افتاده و لباس انسان‌های اولیه، ناگهان تیری به قلبش شلیک می‌شود. او پس از چند بار تکان دادن چشم، نقش زمین می‌شود.

چند نفر از همه جهات شبیه او، دورش را گرفته‌اند، به زبان آدم‌های نخستین، ولی قابل فهم صحبت می‌کنند: اولی) چه کسی تیر زد؟ نفر دوم) از چه ارتفاعی زد؟ سومی) از چه زاویه‌ای زد؟ اولی) قصدش چه بود؟ نفر دوم) عمدی بود یا سهوی؟ سومی) جنس این تیر چیست؟ [صدای نفس کشیدن سخت مضروب با چهره پریشان در تصویر دیده می‌شود] اولی) آیا مشابه این تیر تولید می‌شود؟ نفر دوم) تیرها قبلاً هم استعمال شده‌اند؟ سومی) با این تیر هم انسان‌ها کشته می‌شوند هم غیرانسان‌ها؟

[مرد را سوار برانکارد چوبی دوران انسان‌های اولیه جهت رساندن به غار طبیب می‌کنند. تصویر روی چهره خندان مضروب در حالی که پزشکان در اتاق عمل به درمان او مشغول هستند ثابت مانده است. روی دیوار جمله بودا به یک میخ طویله نصب است. تصویر روی تابلو قرار می‌گیرد، متنش این است: چهار مسأله وجود دارد که شبه مسأله نیستند؛ «رنج چیست؟ منشأ رنج کدام است؟ آنچه رنج را زائل می‌کند چیست؟ برای ازاله رنج چه باید کرد»؟ بعد از اتمام خواندن متن با صدای مضروب، تابلو به زمین می‌افتد و تصویر روی «میخ طویله» آرام آرام محو می‌شود.]

۳. در فقره بالا درباره دوستی، مقصود شمس هم همین است که در برابر رنج دیگران، به جای سخن و تحلیل رنج، سعی کنیم آن را از دوش دیگری برداریم؛ وگرنه حرف‌زدن، وقتی به عمل نرسد، چیزی جز تماشای رنج نیست. دوستی آنجاست که سخن، پیش از آنکه حکمت باشد، مرهم شود.